قتل دختر ۳ساله به دست زن حسود همسایه

26 مهر 1405

ردزنی‌های پلیس در پرونده گم شدن دو کودک و تماس آدم‌ربا برای دریافت پول، با پیدا شدن بدن نیمه‌جان قربانی‌ها در یک پارک و مرگ یکی از آنها رنگ جنایی گرفت.

هوا گرگ و میش غروب بود که زنگ خانه‌ای در یکی از کوچه‌های خیابان خاوران به صدا درآمد. صحابه ۳ ساله به همراه برادر ۵ ساله‌اش در حیاط خانه مشغول بازی بودند. مادر بچه‌ها چادرش را از روی بند لباس داخل حیاط برداشت و روی سرش انداخت و در حالی که می‌پرسید «کیه» خود را به جلوی در رساند.

منتظر جواب نماند و در را باز کرد. ۲ دختر جوان در چارچوب در نمایان شدند. ماسک به صورت و یکی از آنها عینکی دودی به چشم داشت. به خاطر تاریکی هوا نمی‌توانست چهره‌هایشان را به‌خوبی ببیند.

دزدیدن بچه‌ها توسط ۲ دختر ناشناس

یکی از دخترها گفت: سلام، ما از خیریه آمده‌ایم.

بعد در حالی که چشمش به بچه‌ها که در حیاط بازی می‌کردند افتاده بود با لحنی مهربانانه به آنها اشاره کرد و ادامه داد: به ما گفته‌اند شما دو بچه کوچک دارید و برایشان کفش و لباس آورده‌ایم.
دختر جوان دیگری که مقابل در بود به مادر بچه‌ها گفت: اگر امکان دارد یکی از کفش‌های بچه‌ها را بیاورید تا سایز کفش‌ها دستمان بیاید.

بعد هم دو دختر نقابدار بچه‌ها را صدا زده و مادرشان را به دنبال آوردن کفش فرستادند. چشم برهم‌زدنی طول نکشید که مادر به مقابل در برگشت اما در کمال ناباوری نه از ۲ دختر جوان خبری بود و نه از بچه‌هایش. به کوچه دوید، باز هم اثری از آنها نبود. سر تا ته کوچه را دوید. انگار آب شده بودند و به زمین رفته بودند.

شروع به داد و فریاد کرد و از همسایه‌ها کمک خواست: بچه‌هایم را دزدیدند. بچه‌هایم. بچه‌هایم را با خودشان بردند.

زن بیچاره آنقدر این طرف و آن طرف دوید و فریاد زد که از حال رفت. روی زمین نشست و شروع به گریه کرد، یکی از همسایه‌ها به پلیس زنگ زد. گزارش کودک‌ربایی به آنها اعلام و تحقیقات پلیسی آغاز شد. محل زندگی آنها هیچ دوربینی نداشت که کمکی به پلیس کند. دقایقی بعد پدر بچه‌ها هم از محل کارش به خانه برگشت. او که هنوز از ماجرا خبر نداشت با دیدن خودروی پلیس مقابل خانه و صدای گریه و فریادهای همسرش شوکه شد. با عجله جلو رفت و وقتی فهمید بچه‌هایش را دزدیده‌اند، به سرش کوبید و پاهایش سست و بی‌جان شد.

مأموران پلیس از آنها خواستند آرامش خود را حفظ کنند و با دادن آموزش‌های لازم به مرد جوان و همسرش گفتند در صورت تماس آدم‌ربایان، موضوع را به پلیس گزارش کنند.

درخواست ۲۰ میلیارد تومانی آدم‌ربایان

ساعاتی نگذشته بود که زنگ تلفن مرد جوان به صدا درآمد، صدایی در گوشی پیچید: اگر بچه‌هایت را زنده می‌خواهی، ۲۰ میلیارد تومان فراهم کن تا دوباره باهات تماس بگیریم.

مرد جوان با صدایی که خودش هم به سختی می‌شنید گفت: انصاف داشته باشید. من این پول را از کجا بیاورم؟ تو را خدا بگذارید با بچه‌هایم صحبت کنم.

اما تنها صدایی که در گوشی پیچید صدای بوق ممتدی بود که نشان می‌داد آن طرف خط تماس قطع شده است. مرد که مستأصل و نگران گوشی تلفن همراه در میان دستان لرزانش خشک شده بود نگاهی به همسرش کرد و گفت: ۲۰ میلیارد تومان. چطور می‌توانم این همه پول را فراهم کنم.

پیدا شدن بچه‌ها و مرگ یکی از آنان

۲ روز بعد مردمی که برای تفریح و گردش به بوستان ولایت در تهران رفته بودند در میان شمشادها متوجه پسربچه کوچکی شدند که بی‌حال روی زمین افتاده بود. پسرک به‌سختی نفس می‌کشید. یکی از رهگذران او را بلند کرد تا به بیمارستان برساند. پسرک به‌سختی چشم‌هایش را باز کرد.

او سعی داشت با اشاره دست موضوعی را به رهگذران بفهماند. وقتی مردم به سمتی که او اشاره می‌کرد رفتند چند متر آن طرف‌تر و در گوشه‌ای خلوت و دور از تردد با بدن نیمه‌جان دختر کوچولویی مواجه شدند. از ظاهر و قیافه‌شان مشخص بود که خواهر و برادر هستند.

با تماس مردمی، هر دو کودک به بیمارستان بهارلو منتقل شدند اما دخترک ۳ ساله لحظاتی بعد تسلیم مرگ شد. با اینکه پسر ۵ ساله نیز حال خوبی نداشت و با مرگ دست و پنجه نرم می‌کرد، اما کادر درمان تلاش خود را ادامه دادند.

آزمایش‌هایی که روی دو کودک صورت گرفت، مشخص شد که به آنها مواد مخدر تزریق شده است. با برملا شدن این موضوع، به پسرک داروی اورژانسی برای درمان مسمومیت ناشی از مصرف بیش از حد مواد مخدر تزریق شد و پسرک در نهایت پس از ساعت‌ها جدال با مرگ جان سالم به در برد.

ردزنی مرد موتورسیکلت‌سوار و شماره تماس آدم‌ربا

با اعلام ماجرا به بازپرس ویژه قتل و شروع تحقیقات مشخص شد این دو کودک همان خواهر و برادر ربوده‌شده هستند. بنابراین به پلیس دستور داده شد دوربین‌های اطراف بوستان را بازبینی کنند. بازبینی تصاویر دوربین‌های مداربسته نشان داد که دو کودک را سوار بر موتورسیکلتی به آنجا منتقل و رها کرده‌اند. اما چهره مرد موتورسوار و شماره پلاک موتورسیکلت پوشانده شده بود و در این شاخه از تحقیقات تیم جنایی با بن‌بست مواجه شدند.

دکتر رویا درویش پیشه

تنها سرنخ در دست تیم تحقیق شماره‌ای بود که آدم‌ربایان با پدر صحابه تماس گرفته بودند. شماره تماس متعلق به مردی ایرانی بود اما در تحقیقات از او مشخص شد که سیم‌کارت را در اختیار کارگرش قرار داده است. مأموران به سراغ کارگر وی رفته و بعد از تحقیقات گسترده مشخص شد که سیم‌کارت در اختیار پسری ۱۵ ساله به نام مراد، یکی از دوستانش، بوده است.

آدم‌ربایی به خاطر پز دادن الکی و حسادت

بلافاصله مأموران به سراغ مراد رفته و او را بازداشت کردند و در ادامه هویت سایر اعضای باند آدم‌ربایی نیز به دست آمد. اعضای باند یک مادر و دو دختر ۱۸ و ۱۵ ساله و از همسایه‌های این خانواده بودند. هر چهار متهم بازداشت شدند و از آنجا که دو نفر از آنها زیر ۱۸ سال داشتند به دادسرای اطفال منتقل شدند.

دختر جوان بالاخره راز این آدم‌ربایی منجر به قتل را برملا کرد و گفت: «همه این ماجرا تقصیر مادر صحابه بود. او مدام هر جا می‌نشست به دوست و آشنا و در و همسایه می‌گفت که شوهرش در یک شرکت ساختمانی در شمال تهران کار می‌کند و به عنوان مهندس مشغول به کار است و ۳۰ میلیون تومان حقوق می‌گیرد.

به قدری از کار همسرش تعریف کرد که گفت با فرستادن پول برای برادرش در افغانستان خانه‌ای ویلایی و لاکچری خریده‌اند و وضع‌شان عالی شده است. مادرم هم از روی حسادت تصمیم به این کار گرفت. می‌گفت کسی که چنین وضع مالی خوبی دارد، پس می‌تواند پول خوبی به ما که هشتمان گرو نهمان بود بدهد.

من با سن کمی که داشتم در یک مطب کار می‌کردم و مراد پسرعمه‌ام هم سر ساختمان کارگری می‌کرد. روز حادثه، هوا که رو به تاریکی رفت، من و خواهرم در نقش کارمند خیریه به مقابل خانه مادر صحابه رفتیم و بچه‌ها را ربودیم.

بچه‌ها را به کوچه پشتی بردیم و سوار موتورسیکلت پسرعمه‌ام کردیم. بچه‌ها را به خانه‌مان که در همان نزدیکی بود بردیم اما بچه‌ها مدام گریه می‌کردند. گریه بچه‌ها راز آدم‌ربایی ما را لو می‌داد برای همین تصمیم گرفتیم به آنها مواد مخدر بدهیم تا بی‌حال شوند و گریه نکنند. مواد مخدر را که بچه‌ها می‌خوردند بی‌حال می‌شدند و دیگر گریه نمی‌کردند.

ساعاتی بعد از آدم‌ربایی پسرعمه‌ام با تغییر صدا به پدر صحابه زنگ زد و از آنها درخواست ۲۰ میلیارد تومان کرد. اما بعد از آن حال بچه‌ها بد شد. من که در مطب دکتر کار می‌کردم نبض بچه‌ها را گرفتم و متوجه شدم که حالشان بد است و برای همین تصمیم گرفتیم بچه‌ها را در جای خلوتی از پارک رها کنیم تا رهگذران و کسانی که برای تفریح به پارک آمده‌اند یا نگهبان پارک بچه‌ها را پیدا کنند و به بیمارستان منتقل کنند. اما یکی از بچه‌ها مرد و ما قاتل شدیم.»

متهمان در اختیار اداره آگاهی قرار گرفتند. مادر بچه‌ها وقتی فهمید به خاطر دروغ‌ها و پز دادن‌های الکی‌اش جلوی در و همسایه و فامیل با دستان خودش زندگی‌اش را نابود کرده بسیار پشیمان و نادم شد اما پشیمانی سودی نداشت چراکه در این ماجرای مرگبار دختر بی‌گناهش را از دست داد و با گذشت ۴ سال از این حادثه همچنان داغ فرزند بر دلشان سنگینی می‌کند.

بر اساس خاطره‌ای از محمدتقی شعبانی، بازپرس سابق دادسرای امور جنایی تهران